

روند پیوند مبارزات آزادی بخش زنان با مبارزات طبقه ی کارگر

نگاهی به مقاله

"مبارزه علیه نابرابری زن و مرد بدون مبارزه علیه اساس سرمایه داری، فقط توهم بافی است" به مناسب روز زن^۱

آنگاه که میدان ابراز وجود بر خرده بورژوازی روشنفکر تنگ می گردد، هم چون کودک خردسالی که گریه کنان پای بر زمین می کوبد و هر لحظه صدای شیونش بالاتر می رود، عمل کرده و با صفحاتی از تکرار مکررات خود و برخوردی بیمارگونه، نه سعی در برانگیختن بحثی سازنده و مترقی که سعی در کوبیدن نیروهای مبارز می نماید. به عبارت دیگر از نظر خرده بورژوازی روشنفکر پُرمدعا، ضرب المثل قدیمی "دیگی که برای من نجوشه سر سگ توش بجوشه!" کاملاً صدق می کند.

خرده بورژوازی روشنفکری که هدفش از مبارزه صرفاً کیش شخصیت و منافع لحظه ای است، به محض این که در تحلیل هایش با شکست مواجه می شود، خصلت سکتاریستی اش را با قبول نکردن این حقیقت که اشتباه کرده است، به خوبی و حتی به شکل کودکانه ای بروز می دهد.

^۱ - <http://www.jonbeshekargari.org/maghalat/vahed/101284/zanan.htm>

هدف یک جریان سکتاریستی نه ایجاد بحث ها و انتقادات سازنده و در نتیجه نشان دادن راه کارهای مبارزاتی بهتر برای رشد و پیشرفت دیدگاه انقلابی و اهداف مبارزاتی طبقه ی کارگر، نه برای رفع اشکالات و نواقص تنوریک و عملی موجود در جنبش که صرفاً توجیح نارسایی ها و ضعف ها و اشتباهات سیاسی و تنوریک خودش می باشد.

مقاله ی "مبارزه علیه نابرابری زن و مرد بدون مبارزه علیه اساس سرمایه داری فقط توهم بافی است" نمونه ای از این گونه برخوردهای فرقه گرایانه جریانی است که در تنگنای سیاسی گیر کرده و به عبث دست و پا می زند. در ۲۰ پاراگراف این مقاله ۴ صفحه ای جز تکرار مکررات با برخوردی ناسالم، درس آموزنده ای برای پیشبرد اهداف مبارزاتی آینده به کسی داده نمی شود. لُب کلام این مقاله این است که ایجاد تشکیلات مستقل زنان که هدفش برچیدن نظام کارمزدی نباشد، بی فایده است. لذا در مقاله آمده است که: «سخن از رفع نابرابری زن و مرد در چهار دیوار حاکمیت نظامی که سقوط مطلق ۸۰٪ انسان ها از هر نوع دخالت آزاد در سرنوشت کار و محصول کار خویش، شالوده ی وجود و رمز بقای آن است، سخنی بی نهایت مشمئزکننده و متضمن چندش بارترین شکل استهزاء بشریت است. در این جا احقاق هر نوع حق انسانی و از جمله هرگونه تلاش برای رفع هر میزان از تبعیضات جنسیتی میان زن و مرد، به طور قطع به مبارزه سازمان یافته تر، متحدتر و آگاهانه تر علیه سرمایه داری گره خورده است.»

به عبارت دیگر به زعم نویسندگان این مقاله، هرگونه مبارزه ی دموکراتیک زنان، امروز اگر در شکل نهایی و انقلابی اش نباشد، بی فایده است و در نتیجه اقدام به هرگونه مبارزه ای حتی در شکل سازماندهی شده اش

هم "مشمزکننده" است! (شاید دلیل حمایت قاطع و فعال نکردن این خط فکری از مبارزات سندیکالیستی رانندگان شرکت واحد هم همین باشد: یعنی چون مبارزات این کارگران "سندیکالیستی" است، پس به مبارزات طبقاتی طبقه‌ی کارگران ربطی ندارد، حتی وقتی یک حرکت سندیکالیستی با واکنش رژیم به یک حرکت سیاسی تبدیل شده و به دست گیری و شکنجه و زندان...تبدیل گردد!)

نویسندگان این مقاله هم، هم چون همه‌ی سکتاریست‌ها حرکت نردبانی هر مبارزه‌ای را از پله آخر شروع می‌کنند و معتقد به کار تشکیلاتی برای رسیدن به یک هدف نیستند. اگر حرکت در شکل نهایی اش آغاز نشود، طرد می‌گردد. این دیدگاه طبیعتاً کاملاً غیرعلمی است و از پایگاه خرده بورژوازی کم ظرفیت و عجولی بلند می‌شود که تنها منافع لحظه‌ای را می‌بیند و اعتقادی به کار سیاسی و عملی مداوم برای ساختن و رسیدن به هدفی ندارد. همه چیز را راحت می‌خواهد و اگر قرار باشد به خاطرش زحمت بکشد، از خیرش به طور کلی می‌گذرد.

نویسندگان این تحلیل در جایی این گونه ادامه داده اند که در پاراگراف پیش از آن می‌نویسند: «مردسالاری به هر پیشینه تاریخی که وصل باشد امروز، در دوران تسلط بلامنازع سرمایه داری بر کل کره زمین، محصول اجتماعی مستقیم استیلای شیوه تولید سرمایه داری است. هم کسی که مردسالاری را اعمال می‌کند و هم قربانی این رابطه شرارت آمیز هر دو، حتی در اقصی نقاط آفریقا و دور افتاده ترین نواحی مسکونی کره زمین، در درون نظام بردگی مزدی و در جامعه مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار، زندگی می‌کنند. شرایط کار، معیشت و فضای فکر هر دو، شرایط مخلوق سرمایه است و به طور مستمر توسط سرمایه بازتولید می‌گردد. عناصر فکری و فرهنگی و

اخلاقی یا معیارها و ملاک های اجتماعی و انسانی مسلط در زندگی آن ها از هر کجا که مایه گرفته باشند، تضمین ماندگاری خود را از عمق مناسبات کاپیتالیستی و از ملزومات بقای این نظام اخذ می کنند. فشار هولناک اقتصادی، دیکتاتوری حاکم، خفقان، نبود آزادی های سیاسی، اختناق اجتماعی، فقر فرهنگی و کلیه ی عوامل بنیادی یا غیربنیادی و فراساختاری دست اندرکار خلق، حراست و بازتولید این تبعیضات، همه و همه اجزاء همگن موجودیت سرمایه داری و شرط و شروط ماندگاری این نظام در هر جامعه و در سراسر جهان می باشند.» این پاراگراف، پاراگراف قبلی را نفی می کند، زیرا به گفته خود نویسندگان این مقاله ما در شرایط "فشار هولناک اقتصادی، دیکتاتوری حاکم، خفقان، نبود آزادی های سیاسی، اختناق اجتماعی، فقر فرهنگی و کلیه عوامل بنیادی یا غیربنیادی و فراساختاری دست اندرکار" بسر می بریم و در نتیجه چنین شرایطی، امکان هیچ نوع فعالیت باز (سازماندهی نشده ای) هر چند پیش پا افتاده ترین شکل آن هم باشد، وجود ندارد، چه رسد به پیوند مبارزات زنان به جنبش انقلابی کارگری بدون رهبری طبقه ی کارگر که بخواهد به نابودی نظام منتهی گردد. به عقیده ی نویسندگان این مقاله پس چون ما در شرایطی نیستیم که به چنین انقلابی دست بزنیم، پس بهتر است دست روی دست گذاشته و در انتظار آن شرایط رویایی باقی بمانیم. در این حالت اگر کسانی پیدا شوند که خواهان ایجاد کوچک ترین جنبشی باشند، با انتقادات ضد و نقیض این افراد روبرو می شوند.

دقیقاً در شرایط دیکتاتوری قرون وسطایی و اختناق زده ی کنونی در ایران است که برخورد سکتاریستی این روشنفکران خرده بورژوا، حالت آن کودک گرایی را دارد که هر چه دیگران بگویند، به حال او فرقی نمی کند، چون او

پایش را در یک کفش کرده و حرفش یک کلام است و با کوبیدن پاهایش بر زمین و بدون توجه به شرایط خواهان آن چیز است، خواه این خواسته عملی باشد خواه نه!

برخلاف این دیدگاه، یک سوسیالیست انقلابی، می باید بتواند واقع بین باشد و از قدم های ممکن و عملی برای رسیدن به هدف نهایی شروع کند. او باید بتواند تشخیص دهد که در جامعه ای که کوچک ترین حق دموکراتیکی از قبیل داشتن یک تشکیلات، مثل تشکلات مستقل زنان و اتحادیه های کارگری یا حتی تعلقات به یک گرایش، حتی اگر گرایشات فمینیستی باشد، ممنوع است؛ در کشوری که مبارزات سندیکالیستی و اعتصاب برای دریافت حقوق عقب افتاده، اگر منجر به گلوله باران شدن نشود، به دست گیری و زندان می انجامد، برای مبارزه با ستم جنسی یا برای هرگونه مطالبه دموکراتیک دیگری هم باید با کار مداوم تشکیلاتی و در سطح توده مردم و طبقه ی کارگر شروع کرد.

همان طوری که مبارزات رانندگان شرکت واحد در عمل نشان داد، برای هرگونه حرکتی باید اول سازماندهی و رهبری داشت، زیرا که هرگونه مبارزه ی دموکراتیکی منجر به رودررویی با رژیم شده و خواه ناخواه خصلت سیاسی می یابد. لذا اگر چه خود مطالبه بالقوه یک مطالبه دموکراتیک باشد و مبارزه ای که برایش براه می افتد، الزاماً از سوی یک اپوزیسیون سیاسی انقلابی نبوده و هدف سرنگونی رژیم هم نباشد، ولی وقتی بالفعل می گردد، به قدری پایه های رژیم را به لرزه می اندازد که خواه ناخواه از سوی حکومت یک حرکت سیاسی تعبیر گشته و با برخوردهای مسلحانه و خشونت آمیز رژیم روبرو می گردد.

لذا برخلاف نظر منعکس شده در مقاله ی مذکور که مبارزه را تنها در سطوح نهایی اش به رسمیت می شناسد و بقیه ی مبارزات را سرزنش کرده و

مردود می داند، در ایران آن سطوح نهایی مبارزات در حقیقت می تواند با جرقه ی کوچکی مثل مطالبات پیش پا افتاده کارگران شرکت واحد آغاز گردد. علاوه براین، حتی اگر مبارزه ای به وسیله ی یک جریان سیاسی کاملاً جا افتاده در جامعه و با رهبری و برنامه ی انقلابی هم آغاز گردد، در بدو امر با حرکت مسلحانه ی طبقه ی کارگر آغاز نمی گردد. دقیقاً به این دلیل که طبقه ی کارگر و هیچ قشری از مردم تحت ستم هیچ جامعه ای، در بدو امر به دنبال درگیری و رودرویی مسلحانه با رژیم نیستند. مبارزات توده ای طبقه ی کارگر که حتی دارای رهبری در یک حزب انقلابی هم هست، در ابتدا از همین گونه مطالبات ساده و پیش پا افتاده آغاز می گردد. اما آنگاه که رژیم یا از روی ترس یا از روی قدرت، به مقابله ی نامساوی دست می زند، است که نیروهای مبارز و انقلابی هم مجبور می شوند در برابر آن مقاومت کرده و از خود و مبارزه اشان دفاع کنند. در عمل و در حقیقت، قدم های اول نوع مبارزه ای که به سرنگونی یک رژیم می انجامد را همیشه اولین بار خود رژیم برمی دارد. از این رو است که در شرایط کنونی ایران لازم می آید پیش از آغاز هرگونه مبارزه هر چند پیش پا افتاده و دموکراتیکی، اول یک رهبری و برنامه ی انقلابی داشت، تا نیمه راه به وسیله ی رژیم سرکوب نشده و بتوان مبارزه را تا آخر به پیروزی رساند.

به عبارت دیگر، یک جریان انقلابی ای که دارای سازماندهی و برنامه است، می باید برنامه ی گرفتن قدرت را هم در دستور کار مبارزاتی خود داشته باشد. اما همان طوری که مبارزات دانشجویی هم نشان داد، هرگونه مبارزه ی انقلابی ای که با مبارزات انقلابی طبقه ی کارگر پیوند نخورده باشد، به دست رژیم سرکوب می گردد. پس لازم است تا برای پیشبرد اهداف انقلابی هر قشر

تحت ستم در جامعه ی امروز ما، مبارزات انقلابی این قشر را با مبارزات انقلابی طبقه ی کارگر پیوند زد. برای مثال مبارزات زنان ما بر علیه ستم جنسی اعمال شده از سوی رژیم برای بازدهی مؤثر و سازنده که بتواند این مبارزات را قدم به قدم به جلو سوق داده و از حملات رژیم هر چه بیش تر مصون دارد، می باید با مبارزات انقلابی طبقه ی کارگر (بخصوص با مبارزات کارگران زن) پیوند خورده و هر دو مبارزه به پشتیبانی هم اتکاء کنند. در غیر این صورت، مبارزات زنان حتی اگر با برنامه و سازماندهی شده باشد هم بدون پشتیبانی انقلابی طبقه ی کارگر در برابر رژیم دوام نمی آورد.

خلاصه این بخش از بحث، این می تواند باشد که مبارزات انقلابی زنان ما برای دستیابی به خواسته هایشان و رهایی از ستم جنسی قانونی (و اجتماعی) رژیم، اول نیاز به داشتن تشکیلات و سازماندهی دارد و دوم تشخیص این حقیقت که برای پیشبرد اهدافشان زنان ما نیاز به پشتیبانی طبقه ی کارگر هم دارند و سوم ایجاد ارتباط با کارگران پیشرو و بخصوص کارگران زن را در رأس برنامه مبارزاتی خود قرار دهند. این پشتیبانی البته در عمل می باید دو جانبه باشد. یعنی در هر مقطع لازم برحسب نیاز از همدیگر دفاع کنند. برای پیشبرد چنین هدفی طبیعتاً لازم می آید که دو جریان با هم ارتباط نزدیک برقرار نمایند.

مرحله ی آخر این گونه مبارزات، دو بخش دارد: بخش اول آن سرنگونی رژیم حاکم است. این مرحله، در شرایط انقلابی به راحتی اتفاق می افتد. مهم بخش دوم آن است. یعنی آمادگی نیروهای انقلابی طبقه ی کارگر و سایر اقشار ستمدیده ی جامعه که مبارزه را در حد براندازی رژیم پیش برده اند، می باید برای گرفتن قدرت که همان ایجاد دولت کارگری باشد هم خود را از پیش آماده کرده و برنامه داشته باشند. در غیر این صورت، مانند انقلاب ۵۷ و پس از

رفتن شاه می شود. در دوران انقلاب ۵۷، کلیه ی جریانات دموکراتیک (مثل زنان) و انقلابی و چپی در مبارزات خیابانی بر علیه ارتش رژیم گذشته حضور فعال داشتند و دست در دست طبقه ی کارگر آن رژیم را سرنگون کردند، اما چون برای مرحله ی بعد از آن رهبری آگاه و برنامه نداشتند، انقلاب را دو دستی تقدیم بورژوازی سنتی ایران، یعنی قشر مذهبی و بازاری به رهبری خمینی کردند و نتیجه اش این است که امروز می بینیم.

امروز کلیه ی نیروهای سوسیالیست انقلابی و مترقی درون طبقه ی کارگر و سایر اقشار تحت ستم که خواهان مبارزه با رژیم و ایجاد تغییر هستند، پیش از دامن زدن به هرگونه مبارزه ای لازم است که لااقل مراحل زیر را پشت سر بگذارند:

- ایجاد حزب پیشتاز انقلابی که با داشتن رهبری آگاه و مسلط به تنوری های مارکسیستی بتواند در میان طبقه ی کارگر و سایر اقشار تحت ستم، برنامه های مبارزاتی کارگران و این اقشار را در پیوند با هم سازماندهی کند.
- حزب دارای برنامه و چشم انداز انقلابی باشد. به عبارت دیگر، هم در مبارزات روزمره و پیش پا افتاده ی طبقه ی کارگر و اقشار تحت ستم حضور فعال داشته و دخالت کند و هم آن ها را به نحوی آماده ی مبارزه ی سیاسی با رژیم نماید که منجر به دست گیری هر چه کم تر نیروهای مبارز شده و رهبری از هم نپاشد.
- از آن جایی که ادامه ی این مبارزات خواه ناخواه به مبارزات سیاسی می انجامد، برای سرنگونی رژیم آمادگی و برنامه داشته باشد.

- بخشی از این آمادگی، آمادگی برای گرفتن قدرت رهبری طبقه‌ی کارگر و روی کار آوردن دولت کارگری است که مانع دست‌اندازی فرصت‌طلبانه اقلت بورژوازی بر روی انقلاب می‌گردد.

در صفحه‌ی اول این مقاله آمده است: «پاره‌ای از محافل و گروه‌ها ادعا می‌کنند که بالاخره و با همه این‌ها زنان غیرکارگر، حتی زنان طبقه بورژوازی نیز از فشار تبعیضات جنسی رنج می‌برند. منظور این محافل از تبعیض جاری جنسی علیه زنان غیرکارگر و تکیه «حتی زنان طبقه بورژوازی» بسیار شنیدنی و قابل تعمق است.»

این برخورد، مغرضانه و گمراه‌کننده است. نویسندگان این مقاله در این پاراگراف از مقاله، آش‌شعله قلمکاری تحویل زنان ایران داده‌اند که جز گیج شدن و بدبین شدن آنان به مبارزه‌ی رهایی بخش ایشان کار دیگری نمی‌کند. به جای جملات هیجان‌برانگیز و مبهم، نیروهای مترقی ما می‌باید به طور مشروح و با توضیحات هر روشن‌تر و بلیغ‌تر موقعیت زنان ایران را شکافته و برای مشکلات آن راه حل عملی و ملموس پیش رو بگذارند.

بحث در مورد ابعاد ستم جنسی باید دقیق بررسی شود. جامعه‌ی سرمایه‌داری همان‌گونه که نویسندگان این مقاله هم اقرار دارند، جامعه‌ای است مبتنی بر ستم انسان بر انسان و ستم جنسی یکی از اشکال ستمی است که برحسب از بین رفتن حقوق دموکراتیک این قشر تحت ستم، یعنی زنان، فعلیت پیدا می‌کند. همان طوری که تاریخ مبارزاتی فمینیستی زنان کشورهای غربی هم نشان می‌دهد، بورژوازی ستم جنسی را بر زنان طبقه‌ی خود نیز اعمال نموده است. این پدیده‌ای نیست که بشود با تمسخر و الفاظ هیجان‌انگیز

رد کرد. اما بحث نیروهای سوسیالیست انقلابی این است که ابعاد ستم جنسی رابطه‌ای مستقیم با تعلقات طبقاتی و موقعیت زنان اقشار مختلف جامعه دارد. این ستم جنسی به قرار زیر نسبت به زنان افزایش می‌یابد:

- ۱- زنان بورژوازی وابسته به رژیم،
- ۲- زنان اقشار دیگر بورژوازی که در حکومت نیستند و برای رژیم خدمت نمی‌کنند و اقشار مرفه و روشنفکر،
- ۳- زنان تحصیلکرده‌ای که از خانواده‌های نیمه مرفه و کارگری می‌آیند،
- ۴- زنان کارگری که به قشر ملی و مذهبی اکثریت کشور تعلق دارند و بخصوص آنان که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند،
- ۵- زنان کارگر اقلیت‌های ملی و مذهبی

اگر این اقشار مختلف زنان را به دقت مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که زنان کارگر شهرستان‌های دور افتاده ایران، در حقیقت تحت ستم سه گانه و چهارگانه قرار دارند. یعنی نه تنها به خاطر جنسیت خود مورد ستم قرار می‌گیرند (مثل همه زن‌های دیگر)، بلکه به عنوان کارگر بیش از کارگران مرد تحت ستم طبقاتی نظام سرمایه داری واقع می‌شوند (یعنی بیکاری در میانشان بیش تر از بیکاری در میان مردان کارگر است، دستمزدشان برای کار مساوی کم تر از دستمزد مردان کارگر است و بیش از مردان کارگر مورد اهانت کارفرمایان خود واقع می‌شوند) و چون به اقلیت ملی تعلق دارند (مثلاً کرداند، لراند، بلوچ اند...) از جایگاهی پایین تر از زنان فارس در جامعه بهره مند می‌گردند و اگر مسلمان شیعه نباشند، دیگر اصلاً انسان به شمار نمی‌آیند و هرگونه اهانت و تجاوزی در حقشان، عادی و بی اهمیت می‌گردد.

در دیدگاه یک سوسیالیست انقلابی، تمام این زنان پتانسیل مبارزه برای حقوق دموکراتیک خود را دارند. ولی مبارزات آن ها رده بندی داشته و با منافع طبقاتی اشان رابطه مستقیم دارد. مثلاً خیلی از زنان بورژوازی وابسته به رژیم امروز در ایران هرگونه اهانتی را از طرف آخوندها می پذیرند، چرا که منافع مادی و طبقاتی اشان به ستم جنسی وارد بر آن ها می چربد. زنانی که از خانواده های کارگری می آیند و یا کارگر فارسی زبان هستند و آنان که در شهرهای بزرگ کار می کنند، اما مجبور می شوند با ستم جنسی و طبقاتی همزمان مبارزه کنند. زنان کارگری که از اقلیت های ملی و مذهبی هستند، بار مبارزه سه گانه ای را به دوش می کشند و اگر از مناطق دورافتاده کشور باشند، ابعاد عقب ماندگی این مناطق بقدری گسترده و عمیق است و در نتیجه آن ابعاد فقر به قدری بر جسم و روح آن ها مستولی شده که آنان اغلب اصلاً در باغ مسانلی از قبیل حقوق دموکراتیک خود نیستند.

از این رو است که زنان مترقی و انقلابی ما می باید به قدری از نظر تنوریک غنی باشند که مبارزات زنان را از هر جایی که آغاز شود، رهبری کرده و به قدری در کار خود متعهد باشند که بتوانند این مبارزات را با مبارزات دموکراتیک سایر اقشار جامعه و با مبارزه ی انقلابی طبقه ی کارگر پیوند بزنند. زیرا که در نهایت تنها با یک انقلاب سوسیالیستی و روی کار آوردن یک دولت کارگری است که زنان می توانند در راه محو ستم جنسی در کلیه ی اشکالش قدم بردارند.

اما این بدان معنی نیست که هم اکنون از ایجاد تشکلات مستقل خود که می تواند کلیه ی زنان اقشار تحت ستم را دربر بگیرد، خودداری کرده و منتظر نجات به دست "مهدی" باشند. تنها زنانی که به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید به این تشکلات راه داده بشوند، زنان وابسته به حکومت و

خدمه رژیم کنونی و رژیم سابق هستند. این زنان که منافع طبقاتی اشان بر سایر مطالباتشان بقدری می چربد که خود عامل پیاده کردن ستم انسان بر انسان بوده و هستند، خائن به زنان رنجدیده و ستمکش جامعه ی ما بوده و در پی انقلاب می باید به سرنوشت مردان قشر و طبقه خود دچار شوند. اکنون وقت آن رسیده که زنان مترقی و انقلابی و آگاه به دیدگاه مارکسیزم انقلابی در واقع هم در کادر رهبری طبقه ی کارگر فعال باشند و هم در سازماندهی زنان؛ از یک طرف مبارزات طبقاتی را رهبری کنند و طرف دیگر به مبارزات دموکراتیک زنان دامن زده و آگاهی هر چه بیش تر سیاسی را به میان زنان اقشار مختلف جامعه ببرند.

در نقد این مقاله به بحث های دیگری هم می توان اشاره کرد که خارج از محدود بحث در مورد وضعیت امروز زنان ما در ایران است. به امید این که این برخورد نظری توانسته باشد با زنان زحمتکش و آگاه ما در حد ممکن همفکری و همراهی کرده باشد.

سارا قاضی

۱۹ مارس ۲۰۰۶

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴